گفت‌وگوی «جوان» با دکتر زینب مینا امیری‌مقدم، خواهر شهید و از پزشکان حاضر در جنگ

ماندگارترین لحظه حضورم در جنگ مداوای پسر مجروح خودم بود

صغری خیل فرهنگ

با شروع جنگ، زنان در همان ماه‌های آغازین دفاع‌مقدس در خطـوط مقدم جنگ در چند قدمی دشمن، در شلمچه، خرمشهر ، آبادان و... دوشادوش مردان مبارزه می‌کردند،اما حضور در خط مقدم تنها یکی از فعالیت‌های بانوان ایرانی در دفاع مقدس بود، پرستاری و مداوای مجروحان جنگی، تهیه وسایل مورد نیاز رزمندگان و حضور فرهنگی در شهرها از فعالیت‌های آنها در جنگ تحمیلی به شمار می‌رود. همچنین این مادران و همسران بودند که با صبری زینب‌گونه عزیزانشان را رهسپار جبهه‌های جنگ می‌کردند. دکتر زینب مینا امیری‌مقدم،فوق تخصص قلب و عروق اطفال متولد ۱۳۲۲از این دست زنان دلاوری است که راهی میادین نبرد شد تا با تخصص پزشکی‌اش رزمندگان را مداوا کند. آنچه در پی می‌آید ماحصل گفت‌وگوی ما با این پزشک مجاهد و خواهر شهید است.

■■■

چطور شد به عنوان یک زن به جبهه‌های جنگ رفتید؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی من و تعدادی از همکارانم درمانگاه خیریه‌ای در مسجد نبی هفت حوض راه‌اندازی کردیم. هدفمان ویزیت، درمان رایگان بیماران، ارائه خدمات پزشکی و تأمین داروهای مورد نیاز بیماران بود. این فعالیت‌ها ادامه داشت تا اینکه زمزمه‌های جنگ تحمیلی به گوش رسید. شهریور ماه سال ۱۳۵۹ بود. بعد از محاصره خرمشهر به خودمان نهیب زدیم که دیگر ماندن ما اینجا فایده‌ای ندارد. باید راهی جبهه شویم تا بتوانیم خدمات بهتر و بیشتری را در مناطق جنگ‌زده ارائه کنیم،لذا من ، آقای ایمانی و آقای شریفی مسئول مسجد نبی هفت حوض به سمت جنوب به راه افتادیم.

همان اولین ماه‌های جنگ راهی جبهه شدید؟ اولین منطقه‌ای که رفتید کجا بود؟

بله،همان اوایل جنگ بود. ما که راهی شدیم، خرمشهر سقوط کرده بود و باید به آبادان می‌رفتیم. عراقی‌ها برای تصرف آبادان در ۸ آبان ۱۳۵۹، در منطقه ذوالفقاری روی رودخانه بهمنشیر پل شناور نصب کردند و با عبور دادن قسمتی از نیروهای‌شان وارد جزیره آبادان شدند. ما برای رسیدن به آبادن به ماهشهر رفتیم. نیروهای نظامی مستقر در ماهشهر از ما خواستند که برگردیم و گفتند ما همه خانم‌ها را از آبادان بیرون کشیدیم، چطور به شما اجازه ورود دهیم. ما اصرار کردیم که برای کمک و امدادرسانی آمده‌ایم،اما گفتند بروید که چکار کنید؟ آبادان در محاصره است و کاری از دست شما برنمی‌آید. آنقدر اصرار کردیم تا اینکه ما را با هاورکرافت به آبادان فرستادند. آن زمان من رزیدنت بودم. در آبادان به بیمارستان امدادگران رفتیم. اوضاع بیمارستان هم شکل و رنگ جنگ گرفته بود. هم بیمار بود و هم مجروح. وقتی به اورژانس بیمارستان رفتم دیدم پزشک و پرستار زیاد دارند. برای همین من برای درمان بیماران راهی روستاهای آبادان شدم.

حضور در روستاهای جنگ‌زده قاعدتاً سختی‌های زیادی داشت؟

در واقع کسی در آن شرایط حاضر نبود به روستاها برود، اما من پذیرفتم. کار هر روز ما این بود که صبح می‌رفتیم و غروب با آمبولانس به بیمارستان باز می‌گشتیم. یک بار که از روستا به سمت بیمارستان در حرکت بودیم خمپاره دشمن با صدای مهیبی به نزدیکی آمبولانس اصابت کرد و راننده از ترس پا به فرار گذاشت. من هم دائم صدایش می‌کردم که اگر قرار بود ما شهید شویم شده بودیم. بنده خدا برگشت و دوباره راه افتادیم. وقتی به بیمارستان رسیدیم متوجه شدم ترکش همان خمپاره‌ای که در نزدیکی ما اصابت کرده بود به قلب جوانی که در نزدیکی ما بود خورده است. جلوتر که رفتم دیدم ترکش خمپاره قلب را از سینه بیرون کشیده اما قلب هنوز به رگ‌ها وصل و آویزان است.

در منطقه جنگی مرگ را چقدر به خودتان نزدیک می‌دیدید؟

مقطعی از حضورم در آبادان مصادف با ماه محرم شده بود. برای عزاداری به بیمارستان طالقانی رفتیم. مجلس عزای حسینی در آن ایام با شور و حال عجیبی برگزار می‌شد. محل اسکان ما هم اتاق‌های اطراف بیمارستان بود. وقتی چشم روی هم می‌گذاشتم و صدای صوت خمپاره‌ها را می‌شنیدم هر لحظه با خودم فکر می‌کردم الان است که بمب‌های دشمن به سقف اتاق ما بخورد و روی سرمان ویران شود.

حضور زن‌ها در خط اول مقاومت علیه دشمن چطور بود؟

من مادری را به یاد دارم که هر روز هلیم درست می‌کرد و به دست رزمنده‌ها می‌رساند. به ایشان می‌گفتم مادر جان چطور در اوضاع جنگ و بزن و بکوب این کار را می‌کنی؟ در پاسخ می‌گفت همه این رزمنده‌ها فرزندان من هستند. یا خانم‌های خانه‌دار بعد از اتمام همه کارهای روزمره به بیمارستان می‌آمدند و در شستن لباس‌های خونی مجروحان و رزمندگان از هم سبقت می‌گرفتند. هیچ‌گاه تصاویر لباس‌ها و ملحفه سفید روی طناب‌های معلق و تشت‌ها و جوی آب که به رنگ خون درآمده بود از ذهنم پاک نمی‌شود. کادر پزشکی‌مان هم هر کاری از دستش بر می‌آمد انجام می‌داد. حتی پزشک‌ها رختخواب بیماران و مجروحان را مرتب می‌کردند و تی می‌کشیدند.

بعد از شکست حصر آبادان چه کردید؟

بعد از اینکه حصر آبادان شکسته شد از ما خواستند آبادان را ترک کنیم. من و تعدادی از خانم‌های مسن را سوار بر لنج کردند. نیم ساعت از حرکتمان نگذشته بود که لنج برگشت. وقتی علت را پرسیدیم متوجه شدیم لنجی را که پیش از ما حرکت کرده بود عراقی‌ها گرفته‌اند و مردم را به اسارت در آورده‌اند. جان ما در خطر بود. برای همین دور زدیم و مسیر نیم ساعته بهمنشیر به بندر امام را ۱۶ ساعته طی کردیم. هوا بسیار سرد بود. از آنجا به شیراز و از شیراز به تهران آمدیم.

بعد از آن باز هم به جبهه رفتید؟

من مدت هشت سال به صورت مقطعی در جبهه بودم. زمان عملیات جبهه اعزام می‌شدم و بعد از اتمام عملیات به تهران برمی‌گشتم. سال ۱۳۶۲ در بیمارستان شهید کلانتری اندیمشک دو جوان ساده را که کفش‌های کتانی به پا کرده بودند دیدم. وقتی ازهمکاران هویتشان را جویا شدم گفتند دکتر توانا و دکتر رهنمون هستند. بعدها دکتر رهنمون به شهادت رسید. در یکی از روزها بیماری را به بیمارستان منتقل کردند که اصرار داشت من درمانش کنم. بالای سرش رسیدم متوجه شدم با پتو صورتش را پوشانده است. وقتی پتو را کنار زدم و چهره‌اش را دیدم خنده‌ام گرفت. پیشانی‌اش را بوسیدم، پسرم بود! آن زمان ۱۵ سال داشت. حسین حاصل ازدواج اول من بود. از دوستانش خواسته بود او را به بیمارستانی که من هستم منتقل کنند و من درمانش کنم.

> **برادرم فرمانده سپاه مهاباد بود و در ۲۲ سالگی شهید شد. ایشان از مهاباد آمده بود تا به مادر همسرش که در بیمارستان بستری شده بود سر بزند. روی موتور یک نفر ایشان را به بهانه پرسیدن آدرس صدا می‌زند تا حواس برادرم را پرت کند و همدستش با اسلحه به گردن مسعود شلیک می‌کند و او را به شهادت می‌رساند**

آخرین مقطعی که در جبهه بودید مربوط به کدام عملیات می‌شود؟

در مدت حضور هشت ساله در مقاطع و موقعیت‌های مختلفی حضور داشتم. آخرین حضورم مربوط می‌شد به عملیات مرصاد. من به کرمانشاه رفتم. آنجا در دهانه کوهی قسمتی را کنده و سرپناهی را آماده کرده بودند. داخل کوه اتاق ریکاوری ، اتاق عمل و... بود. مجروح هم زیاد برایمان می‌آوردند. تعدادی از مجروحان از منافقان بودند. بعد از شکست منافقان و رفع خطر ما توانستیم از مخفیگاه‌مان خارج شویم.

شما خواهر شهید هم هستید. از شهید خانواده‌تان بگویید.

شهادت برادرم سیدمسعود امیری مقدم به سال ۱۳۶۰ بر می‌گردد. برادرم فرمانده سپاه مهاباد و از مؤسسان سپاه پاسداران این شهر بود.ایشان در ۲۲ سالگی شهید شد. آن هم وقتی تازه ازدواج کرده بود. فقط ۱۹ روز از ازدواجش می‌گذشت. مسعود از مهاباد آمده بود تا به مادر همسرش که در بیمارستان بستری شده بود سر بزند. روی موتور یک نفر ایشان را به بهانه پرسیدن آدرس صدا می‌زند تا حواس برادرم را پرت کند و همدستش با اسلحه به گردن مسعود شلیک می‌کند و او را به شهادت می‌رساند. من آن شب کشیک بیمارستان بودم. درست زمانی بود که انقلاب فرهنگی شده بود. رزیدنت بودم و تمام امور بیمارستان در دست رزیدنت شب بود. پدر خانم مسعود با من تماس گرفت و گفت مسعود زخمی شده و در اتاق عمل است. از من خواست تا خودم را به بیمارستان برسانم چون مسعود در اتاق عمل است. من هم روپوشم را برداشتم و به سمت بیمارستان حرکت کردم. وقتی وارد بیمارستان شدم دیدم فامیل و آشنایان خیلی ناراحت و مضطرب نشسته‌اند. من به دنبال اتاق عمل بودم که برادرم آمد و به من گفت مسعود به شهادت رسیده است. آنهایی که در زمان حادثه خودشان را کنار مسعود رسانده بودند به ما گفتند که برادرم هنگام شهادت این جمله را زمزمه می‌کرد: کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا... پیکر برادرم را در سردخانه دیدم. چهره‌اش سفید و نورانی شده بود، چهره‌ای آسمانی که لایق یک شهید است. گفتم اناالله و انا الیه راجعون... و چون در بیمارستان کشیک بودم و به حضورم نیاز بود خود را به بیمارستان رساندم. در مسیر تا رسیدن به بیمارستان یک کیک بزرگ خریدم و با خودم به بیمارستان بردم. همکاران با دیدن کیک از من پرسیدند مبارک است چه شده؟ من در پاسخشان گفتم برادرم به فیض شهادت نائل آمده است. از آنها خواستم به من برای شهادت برادرم تبریک بگویند نه تسلیت. گفتم برادرم بهترین جایگاه را پیدا کرده است که ان شاء الله من هم به شفاعتش نیاز دارم.

نظرتان در مورد این جمله شهید چمران چیست که می‌گوید ای خدا من باید از نظر علم از همه برتر باشم تا مبادا دشمنان مرا از این راه طعنه زنند؟

ابتدای انقلاب خیلی‌ها به نیروهای حزب‌اللهی طعنه می‌زدند و می‌گفتند اینها فقط تعهد دارند. از علم و دانش خبری نیست. من آن زمان پزشک عمومی بودم و برای اینکه این حرف ضد انقلاب‌ها بر من صدق نکند رفتم و فوق تخصص قلب اطفال را گرفتم تا بالاتر از آن هم نباشد. می‌خواستم دیگر طعنه نزنند که اینها فقط تعهد دارند و تخصص ندارند. من سعی کردم تعهد در کنار تخصص را عملیاتی کنم.

گویا شما اوایل انقلاب یک مؤسسه خیریه داشتید، آیا امروز هم روحیه جهادی و بسیجی‌تان را حفظ کرده‌اید؟

بله، مدتی مؤسسه خیریه را به دلیل کمک به مستمندان اداره می‌کردم. بنده امروز هم در مراکز جهادی فعالیت دارم. مقطعی در سیستان و بلوچستان حضور داشتم. البته اگر خدا قبول کند و هنوز هم آرزو دارم باز هم خدمت کوچکی به خلق‌الله کنم. ما انقلاب اسلامی را قبول کردیم که راهش راه خداست و تا زمانی که جان در بدن داریم هستیم و تلاش خودمان را انجام می‌دهیم. متأسفانه برخی طعنه می‌زنند که شما پنجاه و هفتی هستید. خب بله ما زمان انقلاب بودیم و پنجاه و هفتی هستیم. انقلابی هستیم و انقلابی باقی می‌مانیم. من خیلی تلاش کردم برای کمک به رزمندگان مدافع حرم به سوریه سفر کنم، اما اجازه حضور زنان را ندادند و حسرتش را می‌خورم، اما هنوز هم کار زینبی و کار تبلیغی خودم را انجام می‌دهم. رسالت خانم حضرت زینب این بود و من هم زینبی می‌مانم.

گزارش

دستگاه تبلیغاتی بعثی‌ها در روزهای اول جنگ چگونه روی افکار عمومی مردم عراق تأثیر می‌گذاشت؟

«هیچ»، عایدی صدام از جنگ تبلیغاتی

احمد محمد تبریزی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره)، رئیس‌جمهور وقت عراق که داعیه رهبری بر جهان اسلام را داشت، با چالشی جدی روبه‌رو کرد. نفرت و کینه قدیمی صدام از ایرانی‌ها در سال‌های انتهایی دهه ۵۰ به اوج خود رسید و ماشین تبلیغاتی حزب‌بعث‌با به‌کارگیری‌رسانه‌های دیداری، شنیداری و مکتوب، پروژه نفرت از ایرانیان و برتری اعراب را رقم زد.

به گزارش «جوان» صدام برای ریزترین جزئیات نظامی، امنیتی، اقتصادی و تبلیغاتی جنگ برنامه‌ریزی کرده بود. رئیس‌جمهور معدوم عراق که از مدت‌ها پیش فکر حمله به ایران را در سر می‌پروراند، باید ذهن مردم کشورش را هم نسبت به آغاز جنگ آماده می‌کرد. حکومت وقت عراق، بنا بر نیازها و دوره‌های تبلیغاتی که پشت سر گذاشت، فیلم‌ها، سریال‌ها و برنامه‌های تبلیغاتی مختلفی را به خانه شهروندان عراقی یا بر پرده سینماها برد.

همچنین دستگاه تبلیغاتی حکومت با تمرکز روی امام خمینی و نظام نوپای اسلامی تمام سعی‌اش بر مخدوش کردن چهره رهبر ایران را به کار برد. تئوریسین‌های بعثی در کنار رهبر جمهوری اسلامی ایران القاب گوناگونی قرار می‌دادند و با وارونه کردن واقعیات، چهره دیگری از امام ساختند.

تصویر نمونه‌ای از فعالیت‌های تبلیغاتی بعثی‌ها را نشان می‌دهد

نکته جالب توجه در تبلیغات بعثی‌ها در رسانه‌های رسمی توجه به جنبه‌های ملی و میهنی بود. پرداختن به موضوع قدیمی و ریشه‌دار عرب و عجم و تأکید بر برتری اعراب یکی از راهکارهای سران حزب بعث برای مانور دادن بود. تبلیغات دولت عراق علیه ایران جنبه‌های مذهبی نداشت و بیشتر مبتنی بر شعارهای «ملی گرایانه» و «عرب گرایانه» بود. البته دولت بعث عراق بنا بر مقتضیات زمان به سرودها و آهنگ‌های مذهبی و اسلامی و اجرای گروه‌ها و اقلیت‌های قومی روی می‌آورد. با این همه سرودهای نظامی و «تمجید از فتح و فتوحات» ارتش عراق را بیش از هر چیز دیگری می‌توان در میان آرشیو منتشر شده تلویزیون این کشور پیدا کرد.

ساخت فیلم‌های سینمایی با داستان‌هایی هیجان‌انگیز و غرورآفرین که مخاطب را پر از حس میهن پرستی می‌کند یکی دیگر را راه‌های تأثیر گذاشتن بر ذهن توده‌های مردم بود. فیلم‌هایی که سربازان را در راه رفتن به جنگ نشان می‌دهد و در دل داستان روابطی عاشقانه را نیز به همراه دارد. اکران این فیلم‌ها در کنار ساخت فیلم‌های تبلیغاتی متعدد که از تلویزیون دولتی عراق پخش می‌شد، تأثیر زیادی بر ذهن افرادی که کوچکترین اطلاعی از انقلاب ایران و رهبرش نداشتند، می‌گذاشت. نمایش صدام در حال بازدید از مناطق جنگی هم از دیگر برنامه‌های رایج تلویزیونی بود. در تبلیغات رسمی عراق، صدام در نقش یک «ژنرال» ظاهر می‌شد که گویی رسالت بزرگی جهت رستگاری مردم عراق و دیگر کشورهای عرب منطقه به عهده داشت.

صدام در تبلیغات حکومتی همچون یک منجی و ابرمرد به تصویر کشیده می‌شد که هیچ کس یارای مقابله با او را ندارد. در زمانی که اعراب چهره پرقدرت دیگری نداشتند، صدام می‌خواست همچون پدری مهربان، مدافع تمام اعراب باشد. نظام صدام بسیاری از تریبون‌های رسانه‌ای عربی و بین‌المللی رابرای تبلیغ سیاست‌هایش خرید یا تأسیس کرد و با وجود مشکلات مالی و بحران‌های مختلف میلیون‌ها دلار صرف این تریبون‌ها کرد. به واقع این تلاش‌ها برای رسم چهره‌ای نیک از نظام نزد کشورهای عربی و اسلامی به عنوان نگهبان دروازه شرقی وطن عربی و پشتیبان مسائل قومیتی موفق بود. توهماتی که جنون قدرت صدام را چندین برابر می‌کرد. به ویژه آن زمان در نبود اینترنت، رسانه‌های حکومتی تنها مرجع مردم به شمار می‌رفتند و تأثیر بسیار زیادی در جهت‌دهی توده‌ها داشتند.

این روند تبلیغات و آماده‌سازی افکار عمومی برای تخریب چهره ایرانیان در طول جنگ هم ادامه داشت. رادیو و تلویزیون در کنار مطبوعات و همچنین هنرمندان و ادبا نقش اساسی در فراخوان مردم به جبهه‌ها داشتند. این فعالیت‌های فرهنگی با وسوسه‌ها و تهدیدات هولناکی همراه بود. هر کس از انجام وظیفه سر باز می‌زد یا به زبان و قلمش اجازه صحبت درباره افکار و احساسات ضد جنگ و ضد فلاکت‌های جنگ را می‌داد، سرنوشت هولناکی در انتظارش بود.

استفاده از تمام این ظرفیت‌ها که حتی شامل استفاده از گزارشگران خارجی هم می‌شد، نتوانست موفقیتی برای صدام حاصل کند. آنچه از برخی منابع به جامانده بیش از ۱۲ هزار گزارشگر با ملیت‌های مختلف است که برای رسانه‌های عربی و بین‌المللی کار می‌کردند و می‌کوشیدند گزارش‌های ارسالی‌شان خالی از اطلاعاتی باشد که حکومت صدام را دچار مشکل کند. پایان جنگ هشت ساله با تمام ولخرجی‌های صدام در زمینه‌های مختلف، برای مردم عراق چیزی جز بدهکاری و وضعیت نابسامان اقتصادی به همراه نداشت. عایدی صدام از این جنگ تبلیغاتی چیزی فراتر از هیچ بود.

جدول

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۹۷

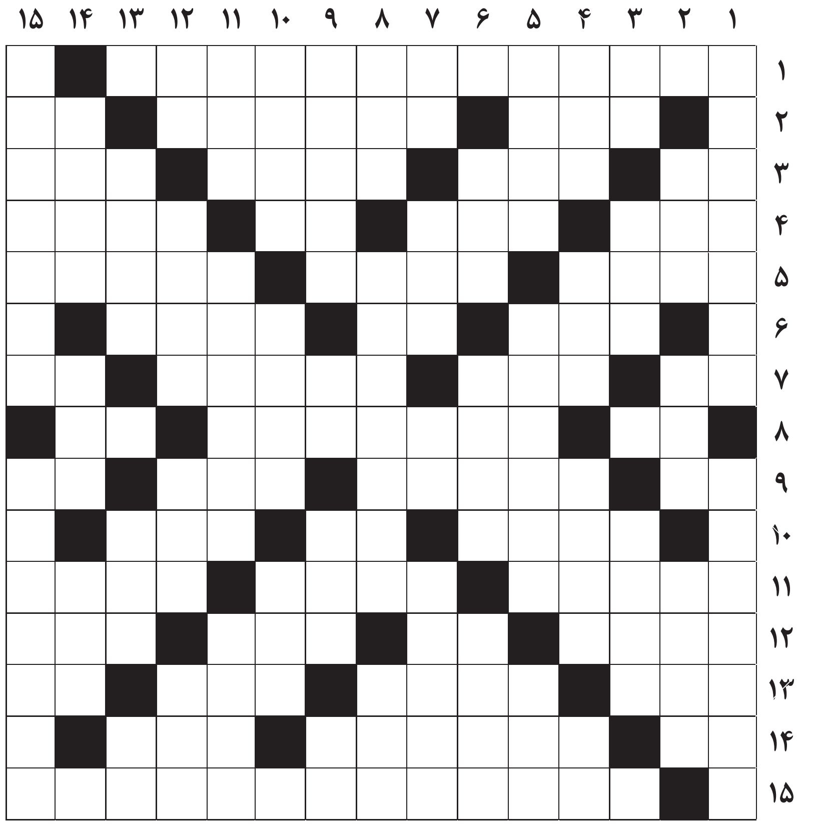

از راست به چپ

■ ۱-از تأکیدات همیشگی مقام معظم رهبری در مدیریت کشور توجه به آن است ■ ۲-زندان پرنده-از رنگ‌های آبی-گرما ■ ۳- پرحرفی-از واحدهای نظامی-فرمانده زورخانه-حالت بیهوشی ■ ۴-ماه داغ-سخن سر به مهر-مساوی-واحدی در طول غربی ■ ۵-نوعی تیر جنگی-ظرف گدایی-پیشوا ■ ۶-مظهر چسبندگی-مادر لر-دیگر و غیر ■ ۷-بغل-جای بی خطر-زبان علمی و ادب در اروپای قرون وسطی-او ■ ۸-مهریه حضرت زهرا(س)-فلزی سفیدرنگ مایل به آبی که برای تهیه باتری‌های قابل شارژ استفاده می‌شود-سطح دست ■ ۹- کوچک-دشت-خوش و زیبا-تخم‌مرغ فرنگی ■ ۱۰-مستولی و غالب-زیرخاک کردن-جزیره زادگاه ناپلئون ■ ۱۱-استخوانی در گوش-توان و قدرت-خبرگزاری ایتالیا ■ ۱۲- یگانگی-فوز ناتمام-نوعی کباب-جزیره دوگانه ■ ۱۳-رودی در سوییس-این غذا را نباید خورد-زنگ-نام قدیم یزد ■ ۱۴-برج کج-درسی که امام حسین(ع) در کربلا به جهانیان داد-وسیله ای برای پخش صدا ■ ۱۵-کنایه از احساس سربلندی و غرور کردن است

از بالا به پایین

■ ۱-از القاب امام علی(ع)-پرنده‌ای پابلند با منقار دراز ■ ۲-ریسمان-وصل کننده مبدأ به مقصد-چشم‌پزشک ■ ۳-صدای ضربه به در-گوسفند جنگی-حجاب برتر ■ ۴-ویژگی-خبرگزاری مصر-بزرگی و ابهت-صدمتر مربع ■ ۵-دربند-یکی از ارکان تعاون-از تقسیمات قرآن ■ ۶-از اعیاد مسیحیان-پیک کاغذی-فراهم نشده ■ ۷-آب تازی-راه توشه-عدد یک رقمی-صحرایی در امریکا ■ ۸-سوگند-کهنسالی-حشره مزاحم ■ ۹-از فرق منحرف اسلامی که معتقد هستند حضرت علی در رسالت با پیامبر شریک است-از حروف خطاب-فلز گلوله-دریا ■ ۱۰-بین پیچ و مهره-پایه و رکن-دعای زیرلب ■ ۱۱-پسوند دارندگی-دارایی کسی-پربها ■ ۱۲-خط کش مهندسی-باور قلبی-کارزار-قرص روانگردان ■ ۱۳-موکت بر-از منابع فقه-رود چین ■ ۱۴-گردنکشی-ثبات قدم در دوستی-مظهر سفتی و سختی ■ ۱۵-علمدار رشید کربلا مظهر آن است-گل‌های برجسته که با رشته‌های نقره یا طلا روی پارچه می‌دوزند

جدول سودوکو

ارقام۱تا۹ راطوری قراردهیدکه درهرردیف،ستون ومربع‌های کوچک‌سه‌درسه‌فقط‌یک‌بار به‌کارروند.

	۷	۳	۵	۴				
						۶		۹
		۸		۷				
			۶		۵		۲	
۶	۸	۴				۵		
		۱				۷	۳	
			۹					۳
۴	۵				۲			
						۸	۵	

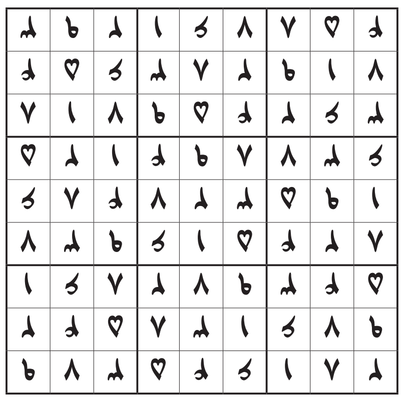

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۱۹۶

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ق	ر	ن	■	ض	ر	ب	ا	ن	■	م	ر	د	ا	ر
۲	ا	ب	د	ا	ر	خ	ا	ن	ه	■	ک	ا	س	ک	ت
۳	م	و	■	س	ر	ا	ق	■	ر	و	ا	ن	■	ا	ق
۴	و	د	ا	د	■	م	ل	س	■	ق	ر	ا	و	ل	■
۵	س	ن	گ	س	ا	■	ا	ط	ع	ا	م	■	ح	ی	ف
۶	■	■	ا	ت	ق	ی	■	ح	ج	ر	■	ا	ش	پ	ل
۷	چ	ا	ه	■	ر	ز	ا	ی	ا	■	ا	ز	ی	ت	ا
۸	ک	س	■	م	ا	د	ه	■	ی	ت	ی	م	■	و	ن
۹	ا	م	ر	ا	ض	■	ا	ت	ب	ی	ن	■	ا	س	ی
۱۰	و	ا	ح	د	■	ت	ن	گ	■	م	ا	د	ی	■	■
۱۱	ک	ن	ی	■	م	ی	ت	ر	ا	■	ن	ی	ا	ب	ت
۱۲	■	خ	ل	ب	ا	ن	■	گ	ل	ف	■	و	ز	ی	ر
۱۳	ح	ر	■	ا	ز	ر	م	■	ی	ا	ر	ا	■	ر	ت
۱۴	ر	ا	د	ی	و	■	ت	ا	ک	س	ی	ر	ا	ن	ی
۱۵	ب	ش	ا	ر	ت	■	ل	ب	ا	د	ه	■	خ	چ	ل